

سقوط اقتصادهای با برنامه‌ریزی متمرکز در اروپای شرقی و شوروی موجب شد که رهبران دولت‌های نوظهور منطقه خواستار انجام اصلاحات و تعدیل اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد شوند. حالا که مسئولان حکومتی در این کشورها به چنین کار عظیمی دست زده‌اند شاید بد نباشد که به تجربه تلخ کشورهای آمریکای لاتین که در ده سال گذشته به زعامت صندوق بین‌المللی پول این سیاست‌ها را پیاده کرده‌اند، توجه نمایند. این برنامه‌ها شامل تحولات همزمان در بخش برون‌گرای اقتصاد از طریق کاهش ارزش واقعی پول محلی و تعدیل نرخ تورم از طریق کاهش همه‌جانبه هزینه‌های دولتی می‌باشد. بعلاوه، سیاست‌های مبتنی بر بازار آزاد هم برای بازسازی و آزادسازی ساختار اقتصادی پیشنهاد شده است. متأسفانه این مقاله نشان می‌دهد که در عمل این تحولات به صورت یک استراتژی در جهت ایجاد مازاد تجارت خارجی درآمده است، آنهم برای بازپرداخت بدهی‌های عظیم خارجی این منطقه که به بهای کاهش چشمگیر سطح فعالیت‌های اقتصادی و سطح زندگی اکثریت جمعیت این کشورها تمام شده است.

بحث را با بررسی پی‌آمدهای سیاست صندوق بین‌المللی پول بر زندگی زحمتکشان آمریکای لاتین آغاز می‌کنم و به ویژه به چگونگی تکامل مقدار واقعی درآمدها، سطح اشتغال، بهداشت و آموزش خواهم پرداخت. سپس تأثیر سیاست‌های تعدیل اقتصادی را بر نرخ انباشت سرمایه، نرخ تورم واری کرده و تصویری کلی از توسعه اقتصادی به دست خواهم داد. پس آنگاه به بررسی کمبودهای سیاست‌های تعدیل اقتصاد کلان خواهم پرداخت و در پایان بدیل ساختارگرایان جدید را عرضه می‌کنم.

تأثیر این سیاست‌ها بر فقرا و زحمتکشان

سیاست‌های تعدیل که در سالهای ۸۰ و ۹۰ میلادی در شماری از کشورهای آمریکای لاتین، برای نمونه آرژانتین، برزیل، مکزیک، پرو و ونزوئلا پیاده شد، با هزینه‌های اجتماعی و سیاسی چشمگیر، پیشرفت اقتصادی ناچیزی به بار آورد. جدول ۱ نشان می‌دهد که در فاصله ۹۰-۱۹۸۲ تولید سرانه واقعی در آمریکای لاتین ۱۰/۷ درصد کاهش یافته است. مجموع کاهش تولید سرانه واقعی در آرژانتین ۱۹/۸ درصد، در برزیل ۰/۱ درصد (فقط در ۱۹۹۰، ۷

سیاست‌های تعدیل در آمریکای لاتین : نگرش ساختارگرایانه جدید

● نوشته: میگوئل د. رامیرز
استاد اقتصاد در کالج ترینیتی - هارتفورد - کانکتیکات

○ ترجمه از: دکتر احمدسیف
استاد اقتصاد در دانشگاه استافوردشایر - انگلستان

در واقع، اقتصاددانی که برای کنفدراسیون کارگران مکزیک کار می‌کنند تخمین می‌زنند که اگر قرار باشد کاهش قدرت خرید کارگران جبران شود و به مقداری که در دسامبر ۱۹۸۷ (یعنی در ابتدای اجرای این سیاست «تحکیم اقتصادی») بوده برسد، حداقل مزد روزانه باید از مقدار فعلی اش که ۱۰۰۸۰ پزو است به ۱۵۰۰۰ پزو افزایش یابد، یعنی باید ۴۹ درصد به آن اضافه شود (اکوستا ۱۹۹۰، ص ۱۰).

یکی دیگر از جنبه‌های آزار دهنده سیاست‌های انقباضی در منطقه، کاهش چشمگیر هزینه‌های دولت در آموزش و بهداشت است. در کشورهایی که آمار وجود دارد، برای نمونه، در آرژانتین، هزینه‌های آموزشی و بهداشت به نسبت کل هزینه‌های دولت که در ۱۹۸۲، ۱۷/۲ درصد بوده به ۱۱/۳ درصد در ۱۹۸۹ کاهش یافته است. در برزیل، این هزینه‌ها از ۱۲/۴ درصد هزینه‌های کل در ۱۹۸۲، به ۱۰/۳ درصد در ۱۹۸۹ رسیده است.

در مکزیک، مقدار هزینه‌های بهداشت و آموزش در ۱۹۸۰، ۲۲/۶ درصد بوده و در ۱۹۸۸ به ۸/۵ درصد از کل هزینه‌ها تقلیل یافته است. حتی در شیلی هم شاهدیم که مقدار هزینه‌های بهداشتی و آموزشی از ۲۱/۵ درصد در ۱۹۸۲ به ۱۶ درصد در ۱۹۸۹ رسیده است. از دیدگاه اقتصادی، این روند ناخوش‌آیند بیانگر کاهش در سرمایه انسانی منطقه است که در درازمدت موجب کندی رشد اقتصادی و نزول امکانات اشتغال در آمریکای لاتین می‌شود.^۳

مشکل دیرپای اشتغال در منطقه هم در نتیجه بحران اقتصادی و عملکرد برنامه‌های تعدیل، تشدید شده است. نزول فعالیت‌های اقتصادی، در نتیجه کاهش شدید مقدار واردات به منطقه، باعث شده که بیکاری آشکار در منطقه به شدت افزایش یابد و از ۷/۶ درصد در ۱۹۸۱ به ۱۱ درصد در ۱۹۸۴ برسد. از ۱۹۸۵ به دلیل بهبود وضع اقتصادی در کشورهای صنعتی و رشد بخش غیر رسمی اقتصاد نرخ بیکاری کاهش یافته ولی متوسط سالیانه برای دوره ۸۹-۱۹۸۷ به مقدار ۸/۴ درصد ثابت مانده است. (IDB ۱۹۸۹: جدول II-5، ص ۱۳ و جدول ۱۰، ۱۹۹۰، ص ۲۸)

دلیل ثابت ماندن نرخ متوسط بیکاری این بوده که بیکاری در آرژانتین، بولیوی، پرو، گواتمالا، ونزوئلا و به ویژه پاناما بیشتر شده است. از سوی دیگر، نرخ بیکاری آشکار از سال ۱۹۸۵

۹۰-۱۹۸۰ مقدار واقعی حداقل مزد در آمریکای لاتین ۲۷/۲ درصد کاهش یافته است. مقدار واقعی حداقل مزد در مکزیک - که حدوداً ۳/۳ دلار در روز است و شامل حال ۶۷ درصد از ۲۵ میلیون کارگران مکزیکی می‌شود، ۵۴/۵ درصد کم شده است. مقدار کاهش برای ۱۹۸۲، ۹ درصد؛ برای ۱۹۸۳، ۱۷/۴ درصد؛ ۸/۷ درصد در ۱۹۸۶؛ ۶/۳ درصد در ۱۹۸۹؛ و بالاخره ۱۰/۴ درصد در ۱۹۹۰ بوده است. به همین نحو میزان واقعی حداقل مزد در برزیل در این فاصله ۴۶/۶ درصد کاهش یافته (به ویژه پس از عدم اجرای طرح کروزدو Cruzado در اواخر ۱۹۸۶). حتی در شیلی، مقدار واقعی حداقل مزد ۱۲/۵ درصد کاهش نشان می‌دهد. مقدار کاهش در ۱۹۸۳، ۱۹/۶ درصد؛ در ۱۹۸۴، ۱۴/۶ درصد؛ و در ۱۹۸۷، ۶/۱ درصد بوده است. در طول این مدت، فقط کلمبیا توانسته گرفتار کاهش میزان واقعی حداقل مزد نشود.

سقوط چشمگیر قدرت خرید فقرا و زحمتکشان آمریکای لاتین، مجبورشان ساخت که اندازه و ترکیب کالاهای مصرفی خویش را تغییر دهند. اقلام ارزان تر جای اقلام گران تر را گرفت و در مواردی که این جایگزینی امکان‌پذیر نبود، مصرف مواد پروتئینی، برای نمونه گوشت، تخم مرغ و شیر را کاهش دادند.

پژوهشی که اخیراً بوسیله مؤسسه ملی مصرف‌کنندگان (INCO) در مکزیک انجام شده نشان می‌دهد که در سال ۱۹۸۸، حقوق روزانه‌ای معادل ۷۷۶۴ پزو فقط برای خرید یکی از اقلام زیر کفایت می‌کرده است:

روغن نباتی	۲/۲ کیلوگرم
شیر	۱۱/۹ لیتر
برنج	۱۰/۴ کیلو
لوبیا	۹/۴ کیلو
بلیت اتوبوس	۷۷/۶ عدد

اما در سال ۱۹۹۰ حقوق روزانه‌ای معادل ۱۰۰۸۰ پزو فقط برای خرید یکی از اقلام زیر کافی بوده است:

روغن نباتی	۱/۴ کیلوگرم
شیر	۷/۳ لیتر
برنج	۴/۶ کیلوگرم
لوبیا	۳/۸ کیلوگرم
بلیت اتوبوس	۳۳/۶ عدد

(برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به اکوستا، ۱۹۹۰)

درصد کاهش داشته)، در مکزیک ۱۳/۳ درصد، در پرو ۳۲/۲ درصد و در ونزوئلا ۲۲/۱ درصد بوده است. فقط شیلی و کلمبیا توانسته‌اند نرخ افزایش مثبت داشته باشند. به مورد شیلی باید توجه ویژه مبذول شود. چون حکومت شیلی و بانکها و مؤسسات مالی بین‌المللی کوشیدند تا تجربه شیلی را بعنوان تجربه موفق کشوری که این اصلاحات مبتنی بر بازار آزاد را انجام داده است عرضه نمایند. فراموش نکنیم که بخش اعظم بیهودی که از ۱۹۸۴ پدید آمده، پس از رکود هراس‌انگیز اقتصادی بوده که در ۱۹۸۲ موجب ۲۱ درصد کاهش در تولیدات صنعتی شد (بیشترین کاهش در منطقه) و در فاصله ۸۶-۱۹۸۱، ۰/۷ درصد کاهش یافت (برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به اومی نامی ۱۹۹۱، ص ۸). بعلاوه، باوجود رشد مثبت در ۷ سال گذشته، شیلی هنوز نتوانسته است برای شهروندان خویش فرصت اشتغال ایجاد نماید و درصد بیکاری که در فاصله ۸۸-۱۹۸۳، ۱۵/۷ درصد و به مراتب بیشتر از بیکاری در آرژانتین، برزیل و ونزوئلا بود در ۱۹۸۹ به ۹ درصد رسید که هنوز نرخ بالائی است. از آن گذشته، محدوده و عمق فقر در شیلی به شدت افزایش یافت. کارول گراهام (۱۹۹۱) در مقاله‌ای که برای مؤسسه بروکینگز نوشت خاطر نشان ساخت که بین ۱۹۷۹ و ۱۹۸۸ خانوارهایی که فقیر به حساب می‌آیند، در پایتخت شیلی از ۳۶ درصد به ۴۹/۷ درصد افزایش یافته‌اند. بیشترین افزایش در میان آنهایی بوده که به شدت فقیرند، یعنی درآمد خانوار برای تأمین مالی مواد غذایی ناکافی است.^۲ میزان این گروه از ۱۱/۷ درصد در ۱۹۷۹ به ۲۲/۹ درصد در ۱۹۸۸ رسید (نگاه کنید به جدول ۲). اوهم چنین گزارش کرد که در فاصله ۱۹۶۹ و ۱۹۸۹ سهم ده درصد ثروتمندترین بخش جمعیت از درآمد که ۳۹ درصد بوده به ۴۱/۶ درصد افزایش یافته درحالی که سهم ده درصد فقیرترین بخش که فقط ۱/۳ درصد بوده به ۱/۱ درصد کاهش پیدا کرده است (گراهام ۱۹۹۱، ص ۳۶).

تولید ناخالص داخلی سرانه اگرچه برای ارزیابی روند کلی تغییرات در سطح فعالیت‌های اقتصادی و سطح زندگی منطقه معیار مفیدی است، ولی برای شناخت واقعی فشار نابرابری که سیاست‌های انقباضی بر فقرا و زحمتکشان وارد می‌کند به شدت ناکافی است. جدول ۲ نشان می‌دهد که در طول

۷۰، در فاصله ۹۰-۱۹۸۰ به ۱۷/۳ درصد، یعنی کمترین حد در ۳۰ سال اخیر رسیده است.

شدت و گستردگی بحران سرمایه‌گذاری در تجربه کشورهای منفرد هم انعکاس یافته است. ضریب سرمایه‌گذاری در آرژانتین از ۲۱/۷ درصد در سالهای ۷۰ به ۱۶/۱ درصد در فاصله ۸۹-۱۹۸۰ رسید. در برزیل، از ۲۴/۵ درصد به ۱۷/۹ درصد و در شیلی از ۱۷/۹ درصد به ۱۶/۳

درصد کاهش یافت. ضریب سرمایه‌گذاری در مکزیک از ۲۳ درصد به ۱۹/۳ درصد رسید و در مورد ونزوئلا، ۸ درصد پائین آمد. کاهش سرمایه‌گذاری جداً نگران‌کننده است چون با نرخ ناچیز رشد تولید ناخالص داخلی و نرخ قابل توجه تورم در ۷ کشور بزرگ منطقه همزمان شده است. نرخ تورم در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب که با تغییر سالیانه فهرست قیمت‌ها برای مصرف‌کننده اندازه‌گیری می‌شود، از ۶۴/۵ درصد در ۱۹۸۶ به مقدار بی‌سابقه ۱۱۸۶/۳ درصد در ۱۹۹۰ افزایش یافت. در آرژانتین، نرخ تورم از ۸۱/۹ درصد در ۱۹۸۶ به ۱۳۴۳/۹ درصد در ۱۹۹۰ جهش کرد و در برزیل از ۵۸/۴ درصد در ۱۹۸۶ به ۱۵۸۵/۲ درصد در ۱۹۹۰ رسید. نرخ تورم در پرو از ۶۲/۹ درصد در ۱۹۸۶، به ۷۶۵۷/۸ درصد در ۱۹۹۰ افزایش یافت. حتی نرخ تورم شیلی از ۱۲/۷ درصد در ۱۹۸۸ به بیش از ۲۷/۳ درصد در ۱۹۹۰ رسید (IDB، ۱۹۹۰، جدول ۸، ص ۲۴).

در میان کشورهای بزرگ آمریکای لاتین، نرخ تورم فقط در مکزیک کاهش یافت و از ۱۵۹/۲ درصد در ۱۹۸۷ به ۳۰ درصد در ۱۹۹۰ رسید. تجربه دلپسند مکزیک، نتیجه پیاده کردن یک قرارداد تحکیم اقتصادی بود که از اواخر دسامبر ۱۹۸۷ شروع شد و هدفش حذف فشارهای تورمی از طریق افزایش معتدل قیمت‌ها، تنظیم مزد اسمی و کنترل نرخ کاهش ارزش پزو بود. این برنامه چندپایه که در واقع یک سیاست کنترل درآمدها بود بعداً در دوره ریاست جمهوری سالیناس (۱۹۸۸-۹۴) به قرارداد تعدیل و رشد تغییر نام یافت. باید دید که آیا این برنامه می‌تواند برای مدت طولانی به ویژه با وجود شوکهای عرضه به شکل بازپرداخت‌های چشمگیر بدهی، فرار سرمایه و کاهش در مقدار انباشت سرمایه ثابت، تورم را کنترل کند یا نه؟ بعلاوه، این برنامه بخاطر صعود هراس‌انگیز کسری تراز پرداختها (۷/۵ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ و ۱۳/۳ میلیارد دلار در ۱۹۹۱)^{۱۰} و افزایش ارزش پزو با خطر جدی روبروست. گرچه به خاطر سرمایه‌گذاری

(IDB، ۱۹۹۰، ص ۲۷، ۱۹۹۲، ص ۶-۷ و ECLAC، ۱۹۹۰، ص ۳۴). تعجبی ندارد که این نتایج مایوس‌کننده با بدتر شدن توزیع نابرابر درآمد و بیشتر پاره‌پاره شدن جامعه همراه شده است.^۶

تأثیر بر انباشت سرمایه

کاهش سطح فعالیت‌های اقتصادی و واردات اساسی تأثیرات به‌ویژه مخربی بر سطح انباشت سرمایه در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب داشته است.^۷ همگان می‌دانند که بسیاری از صنایع جان‌نشین واردات در منطقه به شدت به واردات کالاهای سرمایه‌ای وارداتی که تکنولوژی پیچیده‌ای دارد و به واردات مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای وابسته است. بعلاوه، تقاضا برای سرمایه‌گذاری و نرخ انباشت سرمایه با کاهش نرخ سود کاهش می‌یابد. از سوی تقاضا، کاهش در مصرف داخلی و از جانب عرضه، بالا رفتن هزینه قرض گرفتن سرمایه جاری و کاهش ارزش پول محلی که موجب بالا رفتن قیمت کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای واسطه‌ای وارداتی چشمگیر می‌شود، دقیقاً چنین پی‌امدی داشته است [برای جزئیات بیشتر رجوع کنید به IDB، ۱۹۹۰، صص ۲۵-۱۹].

کاهش همه‌جانبه هزینه‌های دولتی، مقدار سرمایه‌گذاری عمومی را در صنایع اساسی و زیرساخت‌ها به شدت کاهش داده است؛ به همان اندازه که هزینه‌های عمومی در جاده‌سازی، پلها، بنادر، فرودگاهها، آموزش، عرضه انرژی بر سوآوری و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی تأثیر مثبت دارد افزون بر تأثیر غیر مستقیمش از طریق روند خودافزایشی^۸، کاهش هزینه‌های دولت به کاهش بیشتر نرخ انباشت سرمایه منجر می‌شود.^۹ جدول ۳، داده‌های آماری این توسعه ناخوش‌آیند را نشان می‌دهد. نرخ افزایش سرمایه‌گذاری در منطقه از ۷/۳ درصد در دهه ۷۰ به ۳/۲ درصد در دهه ۸۰ رسیده است، یعنی در کل نزدیک به ۱۱ درصد کاهش یافته است.

آنچه به راستی نگران‌کننده است، اینست که پس از بهبود نسبی در ۸۷-۱۹۸۵، نرخ رشد سرمایه‌گذاری در منطقه در ۹۰-۱۹۸۹ معادل ۹/۷ درصد کاهش یافته است. تعجبی ندارد که ضریب سرمایه‌گذاری یعنی نسبت سرمایه‌گذاری ناخالص به تولید ناخالص داخلی، از مقدار متوسط ۲۳ درصد در سالهای

در شیلی، برزیل و مکزیک به مقدار قابل توجهی کاهش پیدا کرده است. با این همه، به استثنای شیلی، کاهش نرخ‌های بیکاری به دلیل افزایش سطح فعالیت‌های اقتصادی نبوده است. در مکزیک، برای نمونه، نرخ بیکاری آشکار از ۶/۶ درصد در ۱۹۸۳ به ۴/۴ درصد در ۱۹۸۵ و ۳/۹ درصد در ۱۹۸۷ رسید. نرخ بیکاری سال ۱۹۸۷، با توجه به انقباض شدید اقتصاد که نتیجه کاهش قیمت نفت در ۱۹۸۶ و سقوط بازار سهام مکزیکو در ۱۹۸۷ بود، به نظر عجیب و باور نکردنی می‌آید. در واقع اقتصاددانانی که در مؤسسات آموزشی و خصوصی کار می‌کنند، مقدار بیکاری در بخش رسمی را بس بیشتر، یعنی بین ۱۴ تا ۱۶ درصد می‌دانند.^۴ ایشان به شیوه برآورد نرخ بیکاری بوسیله دولت شدیداً انتقاد دارند چون در برآوردهائی که همراه تهیه می‌شود هرکس که در هفته پیش از امارگیری فقط یک ساعت کار کرده باشد، یا «به او گفته باشند که حتماً در چهار هفته آینده بر سرکار خواهد رفت» شاغل به حساب می‌آیند (کورنی لیوس، ۱۹۸۶، ص ۳۳). و اما این معضل لاینحل بیکاری در اقتصادهای راکد آمریکای لاتین را با این نکته می‌توان توضیح داد که بسیاری از زحمتکشان فقیر نمی‌توانند برای مدت طولانی در جستجوی کار باشند و دیر یا زود دست از جستجو برمی‌دارند و در نتیجه، بطور تکنیکی دیگر بیکار به حساب نمی‌آیند.

بسیاری از این افراد به بخش غیررسمی وارد شده و به کارهای کم‌درآمدی، چون خدمتکاری در منازل، دستفروشی در گوشه خیابان، واکس‌زدن یا پاک کردن شیشه اتومبیل در سرچهارراهها، مشغول می‌شوند.^۵ همانطور که گفته شد، آزاردهنده‌ترین وجه برنامه تعدیل اقتصادی کلان این است که همه سنگینی برنامه‌های انقباضی بردوش زحمتکشان و فقرا می‌افتد؛ یعنی کسانی که در سالهای ۷۰ و اوائل دهه ۸۰ کمترین بهره را از گسترش اقتصادی ناشی از قرض زیاد برده بودند. از همین رو، تصادفی نیست که گزارش سال ۱۹۹۰ بانک توسعه کشورهای آمریکایی بر تأثیرات زیان‌بخش برنامه‌های تحول اقتصادی برشکننده‌ترین گروههای منطقه، یعنی فقرا، جوانان، پیران و زنان شاغل تأکید داشته است.

کاهش چشمگیر حداقل مزد واقعی، امکانات اشتغال و هزینه‌های دولت در زمینه بهداشت و دیگر خدمات اساسی باعث شده است که شماره کسانی که به شدت فقیرند از ۱۱۲ میلیون (۳۵ درصد جمعیت) در ۱۹۸۰ به ۱۸۳ میلیون (۴۴ درصد جمعیت) در ۱۹۸۹ برسد.

صادرات، افزایش ظرفیت وارداتی منطقه فقط با تقریباً دو برابر شدن مقدار سرمایه وارداتی (عمدتاً به صورت سرمایه گذاری در اوراق بهادار)، از ۱۸/۴ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ به ۳۶ میلیارد دلار در ۱۹۹۱، عملی شد. برای اولین بار در ده سال گذشته، انتقال منابع به آمریکای لاتین مازادی معادل ۶/۷ میلیارد دلار نشان داده است. از جمله دلایل این افزایش در سرمایه وارداتی، می توان به نرخ سود نسبتاً بالای اوراق قرضه دولتی در مکزیک و شیلی، به ویژه در مقایسه با نرخ نسبتاً پائین آن در ایالات متحده و به برنامه های گسترده خصوصی سازی و آزادسازی در شیلی و مکزیک اشاره کرد. گرچه بحث درباره نکات مثبت و منفی این استراتژی از چارچوب این مقاله بیرون است، ولی یکی از مشکلات اساسی استفاده از درآمدهای ناشی از خصوصی سازی برای کاهش کسری های مالی این است که در ازای استفاده از این درآمدها، درآمدهای دولت در درازمدت کاهش می یابد و با درآمدهای کمتری بی ثبات مالیاتی از شرکت های خصوصی شده جایگزین

ناخالص داخلی ۳ درصد افزایش یافته (در حالی که در سال قبل رشدش معادل ۰/۳ درصد بوده است) ولی تولید ناخالص سرانه داخلی واقعی که در ۳ سال قبل کاهش یافته بود، ۰/۳ درصد بیشتر شده است. این افزایش متوسط در حجم فعالیت های اقتصادی در کشورهای کاهش فعالیت های اقتصادی در کشورهای صنعتی با پائین آمدن چشمگیر نرخ رشد صادرات همراه شد، یعنی رشد صادرات از ۹/۱ درصد در ۱۹۹۰ به ۰/۴ درصد در ۱۹۹۱ رسید (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ECLAC، ۱۹۹۱، ص ۵-۱۱). بعلاوه، نرخ مبادله تجارتي به طور چشمگیری به ضرر تجارت منطقه، یعنی ۵/۲ درصد در ۱۹۹۱ کاهش یافته که از سال ۱۹۸۶ سابقه نداشته است. کاهش تقاضای خارجی برای صادرات منطقه با افزایش چشمگیری در تقاضا برای واردات، یعنی از ۱۳/۳ درصد در ۱۹۹۰ به ۱۹/۲ درصد در ۱۹۹۱، همزمان شد. در نتیجه، کسری تراز تجارتي که در ۱۹۹۰، ۴/۱ میلیارد دلار بود در ۱۹۹۱ به ۱۷/۴ میلیارد دلار رسید. با وجود بدتر شدن نرخ مبادله تجارتي و کاهش نرخ رشد

خارجی قابل توجهی که از ۱۹۸۹ صورت گرفته، مکزیک ذخیره بین المللی قابل توجهی دارد، ولی این سرمایه گذاران می توانند به راحتی سرمایه شان را خارج کنند (با توجه به ماهیت سیال این سرمایه گذاری ها) به ویژه اگر احساس کنند که دولت برای تصحیح کسری تراز پرداخت ها ممکن است ارزش پزو را کاهش بدهد (قمار بزرگ اسپه، ۱۹۹۲، ص ۴-۵ و «تلاؤ رنگ می بازد»، ۱۹۹۲، ص ۴-۵). اگر چنین بشود، دولت سالیناس با مشکل غیر قابل حل تر از پرداخت ها مواجه خواهد شد.

توسعه اقتصادی اخیر:

آخرین داده های آماری اقتصادی منتشر شده از سوی کمیسیون اقتصادی برای آمریکای لاتین و کارائیب (ECLAC) گرچه نسبت به چند سال گذشته بهبود نشان می دهد ولی خیلی هم امیدوارکننده نیست. آمار مقدماتی نشان می دهد که در ۱۹۹۱، تولید

جدول ۱: آمریکای لاتین: تولید ناخالص داخلی سرانه - ۱۹۸۲-۹۰ (ارقام به درصد تغییر)

کشور	۱۹۸۲-۹۰	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲
آرژانتین	-۱۹/۸	-۲/۵	۶/۷	-۴/۴	۰/۵	۴/۴	۵/۹	۰/۹	۱/۱	-۷/۲
برزیل	-۰/۱	-۷	۰/۹	-۲/۴	۱/۵	۵/۲	۶/۱	۲/۸	۵/۶	-۱/۶
کلمبیا	۱۴/۸	۱/۶	۰/۹	۱/۶	۳/۷	۴/۹	۱/۷	۱/۷	-۰/۲	-۱/۱
شیلی	۷/۹	-۰/۳	۶/۷	۵/۳	۳/۷	۳/۶	۰/۷	۴/۳	-۲/۲	-۱۴/۵
مکزیک	-۱۳/۳	۱/۹	۰/۸	-۱/۱	-۰/۸	۶	۰/۲	۱/۲	-۶/۵	-۳
پرو	-۳۲/۱	-۵/۹	-۱۲/۸	-۱۰/۹	۴/۶	۶/۲	-۰/۳	۲/۱	-۱۴/۱	-۲/۳
ونزوئلا	-۲۲/۱	۱/۳	-۱۰/۸	۲/۱	-۰/۵	۳/۱	-۱	-۴/۲	-۸/۱	-۴
آمریکای لاتین**	-۱۰/۷	-۲/۹	-۱	-۱/۵	۰/۷	۱/۳	۱/۳	۱/۲	۵	-۳/۵

* آمار مقدماتی و تخمینی که باید بازنگری شود ** غیر از کوبا منبع ECLAC، ۱۹۹۱، براساس آمارهای رسمی

جدول ۲: آمریکای لاتین: تغییر در مقدار واقعی حداقل مزد - ۱۹۸۰-۱۹۹۰ (۱۹۸۰=۱۰۰)

کشور	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	۱۹۸۱	۱۹۸۰
آرژانتین	-	۶۸/۴	۹۳/۵	۱۲۰/۸	۱۱۰	۱۱۳/۱	۱۶۷/۵	۱۵۲/۹	۱۰۳/۶	۹۷/۸	۱۰۰
برزیل	۵۳/۴	۶۸/۶	۶۳/۳	۶۴/۸	۸۲/۳	۸۳/۹	۸۱/۳	۸۷/۹	۹۹/۲	۹۸/۷	۱۰۰
شیلی	۸۷/۵	۶۳/۵	۵۸/۸	۵۷/۶	۶۱/۳	۶۳/۴	۶۶/۹	۷۸/۳	۹۷/۲	۹۹/۲	۱۰۰
کلمبیا	۱۰۷/۹	۱۰۵	۱۰۸/۵	۱۱۳	۱۱۳/۹	۱۰۸	۱۱۲/۷	۱۰۷/۴	۱۰۲/۷	۹۷/۹	۱۰۰
مکزیک	۴۵/۵	۴۶/۹	۴۹/۳	۵۶/۳	۶۰/۶	۶۷	۶۸/۲	۷۳/۵	۸۸/۷	۱۰۰/۷	۱۰۰
پرو	۲۳/۴	۲۳/۲	۴۸/۱	۶۰/۱	۵۵/۸	۵۴/۲	۶۱/۷	۷۹/۳	۷۷/۶	۸۳/۸	۱۰۰
ونزوئلا	۵۰/۷	۷۷/۱	۹۲/۸	۱۱۰/۹	۹۰/۹	۹۵/۳	۶۵/۹	۷۳/۹	۷۸/۶	۸۶/۲	۱۰۰
آمریکای لاتین	۷۲/۸	۷۵/۴	۸۱/۶	۸۵	۸۴/۷	۸۴/۲	۸۸/۴	۹۰/۱	۹۳/۳	۹۶/۶	۱۰۰

منبع: Inter American Development Bank [1990, Table II, p 28] ECLAC [1991, Table 7, p. 42].

می‌شود. ۱۱ يك مشکل بالقوه دیگر این استراتژی این است که باعث بیشتر شدن هراس انگیز کسری تراز تجارتي می‌شود که در اوضاع کنونی که شاهد ادغام هرچه بیشتر بازارهای مالی است، می‌تواند به فرار سرمایه داخلی و خارجی منجر بشود مخصوصاً اگر صاحبان سرمایه احساس کنند که دولت‌های منطقه ممکن است برای رفع کسری تراز تجارتي، ارزش پول خود را کاهش دهند.

توسعه اقتصادی و سیاست اقتصادی منطقه طوری نیست که در جهت بازپرداخت بدهی‌های خارجی به گسترش و رشد صادرات منتهی شود، چه رسد به اینکه بتواند منابع لازم را برای سرمایه‌گذاری در سرمایه‌فیزیکی و سرمایه

انسانی که ضامن تأمین درآمد و اشتغال درآینده است، تأمین کند. گرچه سال ۱۹۹۱، اولین سالیست که منطقه از ۱۹۸۱ به این سو دارای مازاد بوده ولی این رقم در برابر منابع منتقل شده از کشورهای فقیر منطقه به کشورهای غنی، به ویژه آمریکا، ناچیز است. ۱۲. برای مثال، در فاصله ۱۹۸۲ و ۱۹۹۰، خالص سرمایه‌وارداتی به طور متوسط ۱۰/۲ میلیارد دلار بوده درحالی که در همین دوره خالص سرمایه‌صادراتی به ۲۴/۷ میلیارد دلار رسیده است (تردید نیست که ارقام سالیانه است. مترجم). در ۱۹۹۰، این مقدار حدوداً ۱۶ میلیارد دلار می‌شده که معادل ۱۸ درصد کل صادرات و تقریباً ۲ درصد تولید ناخالص داخلی بوده است (ECLAC

۱۹۹۰). جدول شماره ۴ نشان می‌دهد که مقدار خالص منابع انتقالی از منطقه به طور متوسط در طول ۸۹-۱۹۸۲، ۳/۶ درصد تولید ناخالص داخلی بوده، درحالی که در طول ۸۱-۱۹۷۳ مقدار خالص منابع انتقالی به منطقه معادل ۲/۶ درصد تولید ناخالص داخلی می‌شده است برای اینکه اهمیت این ارقام روشن گردد، باید گفت که مقدار کل پرداختی آلمان در طول ۳۲-۱۹۲۵ بابت بهره و خسارات جنگی، «فقط» ۲/۵ درصد تولید ناخالص داخلی بود (نگاه کنید به ملر ۱۹۹۱، ص ۱۷۴). انتقال مستمر منابع از کشورهای فقیر جنوب به کشورهای صنعتی شمال از نظر سیاسی

جدول ۳- سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی در آمریکای لاتین ۹۰-۱۹۸۱

نرخ رشد										کشور
۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	۱۹۸۱	
-۱۶/۹	۲۹/۷	۱۱/۲	۱۷/۳	۱۶/۶	-۲۰	-۱۱/۱	-۸/۵	-۱۵/۵	-۲۳/۳	آرژانتین
-۹/۷	۱/۹	۰/۵	۱/۸	۲۳/۷	۱۶/۱	-۰/۱	-۱۰/۸	-۳/۱	-۱۲/۳	برزیل
-۲/۹	۳/۲	۸/۵	۲۵/۸	۱۴/۱	-۶/۶	۷۵/۵	-۱۷/۶	-۶۵/۳	۲۲	شیلی
۴/۲	۱/۱	۷/۸	۶/۷	۴/۴	-۹/۶	-۵/۹	-۴/۴	۵/۳	۱۳/۲	کلمبیا
۷/۸	۳/۵	۱۶/۳	۲/۳	-۲۲/۶	۱۰/۳	۶/۱	-۲۴/۹	-۲۸/۷	۱۵/۶	مکزیک
-۱/۲	۲/۴	-۱۶/۶	۱۳/۸	۵۲/۷	-۱۰/۴	-۹/۹	-۳۳/۲	-۴/۵	۲۷/۹	پرو
-۸/۱	۵۲/۴	-۷/۴	۲۶/۲	۸/۵	۷/۶	۲۳/۱	-۱۵/۳	۱۲/۷	۰	ونزوئلا
-۳/۶	۶/۱	۳/۳	۷/۶	۶/۱	۵/۳	۲/۴	-۱۹/۲	-۱۳/۹	-۰/۸	آمریکای لاتین*

به نسبت تولید ناخالص داخلی			
نرخ رشد	۱۹۷۱-۸۰	۱۹۸۰-۸۹	۱۹۷۰-۷۹
۱۹۸۱-۹۰	۹/۵	۱۷/۹	۲۴/۵
-۲/۴	۲/۸	۱۶/۳	۱۷/۹
۰/۶	۵/۱	۱۹/۴	۱۹/۱
۱/۸	۸/۶	۱۹/۶	۲۳
-۳/۶	۸/۹	۲۳/۹	۲۳
-۵	۴/۶	۱۸/۹	۲۶/۵
-۷	۳/۷	۱۶/۱	۲۱/۷
-۱۲/۱	۷/۳	۱۷/۳	۲۳
-۳/۲			

* شامل جزائر کارائیب
 مأخذ: IDB، ۱۹۹۰، جدول ۵-B، ص ۲۶۷. ارقام مقدماتی سال ۱۹۹۰ را از IDB، ۱۹۹۱، جدول ۴-B، ص ۲۷۵ گرفته‌ام.

جدول شماره ۴- آمریکای لاتین، قرض، انتقال منابع و بی‌آمدها (به درصد تولید ناخالص داخلی)

سال	کل قرض داخلی	بهره و سود	انتقال		بی‌آمدها	
			خالص سرمایه جمع*	سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی	رشد تولید ناخالص داخلی سرانه	
۱۹۷۳-۸۱	۳۸	-۲/۹	۵/۵	۲/۶	۲۲/۶	۲/۱
۱۹۸۲-۸۹	۵۴	-۵	۱/۴	-۳/۶	۱۷/۳	-۰/۳
۱۹۹۰	۴۶	-۳/۷	۱/۸	-۱/۹	۱۵/۷	-۱/۹
۱۹۹۱	۴۵	-۳/۴	۴/۱	۰/۷	۱۶/۴	-۰/۳

هنس سینگر (۱۹۵۰) و راثول پره بیش (۱۹۶۸) و (۱۹۵۰) موافقتند که فشارهای تورمی در نتیجه تنگناهای ساختاری و نابرابری‌های بخش‌های مختلف به وجود می‌آید. این تنگناها و نابرابری‌ها از جمله شامل موارد زیر است:

۱- عدم کشش عرضه و بازاری ناچیز بخش کشاورزی که نتیجه نظام زمین‌داری خاصی است که باعث تمرکز منابع در دست شمار اندکی از شرکت‌های زراعی شده است. این شرکت‌ها با بکار گرفتن روشهای تولیدی سرمایه طلب، فرآورده‌های نقدینه آفرین را برای صادرات تولید می‌کنند. [درمقابل] تعداد بسیار بیشتری از صاحبان مزارع کوچک قرض‌دارند که نسبتاً ضعیفند و به اعتبارات قابل اعتماد، راهنمایی‌های تکنیکی، کود شیمیایی و ماشین‌آلات جدید دسترسی ندارند. در نتیجه، بخش کشاورزی نمی‌تواند پاسخگوی تقاضای روزافزون برای مواد غذایی لازم باشد. به این ترتیب، کمبود نسبی باعث افزایش قیمت مواد غذایی می‌شود.

۲- کاهش مداوم نرخ مبادله تجاری در منطقه و تغییرات دائمی آن، تشکیل یک جزایر کافی و قابل اعتماد از درآمدهای ارزی را غیرممکن می‌سازد و این به نوبه خود امکانات واردات مواد غذایی، محصولات واسطه‌ای و ابزارهای سرمایه‌ای برای استفاده در کشاورزی و صنایع درحال پاگیری را کاهش می‌دهد.

۳- توزیع بسیار نابرابر درآمدها و ثروت در کشورهای منطقه باعث کوچک ماندن بازار داخلی می‌گردد که بنوبه خود موجب می‌شود صنایع جانشین‌سازی برای واردات، اعم از صنایع تولیدکننده کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای نتوانند از صرفه‌جویی‌های ناشی از تولید انبوه بهره‌مند شوند. در نتیجه، هزینه‌های تولید بالا و نرخ سودآوری پائین اغلب باعث می‌گردد که مقدار پس‌انداز و مقدار انباشت سرمایه هم ناچیز بماند. این مسئله به ویژه با توجه به بازار سرمایه توسعه نیافته و ضروریات زیرساختی ناکافی، تشدید می‌شود.

۴- ماهیت سرمایه طلب پروسه صنعتی شدن در بخش رسمی از سوئی باعث زیاد شدن بیکاری می‌شود و از طرف دیگر به واردات بیش از اندازه کالاهای سرمایه‌ای پیچیده می‌انجامد. این دو عامل، نابرابری در توزیع درآمد را تشدید می‌کند و کسری تراز پرداخت‌ها و وابستگی منطقه به قرض خارجی را افزایش می‌دهد.

۵- تکیه بیش از حد بر صنعتی شدن برای جانشین‌سازی واردات، و بازدهی پائین در

افزایش هزینه‌های دولت یا انتظارات ناشی از تورم (Inflationary Expectations) تشدید می‌شود. بطور کلی آنان تورم را این مسئله می‌دانند که «مقدار زیادی پزو به دنبال مقدار کمی کالا است.» که با انتظارات ناشی از تورم و مکانیزم‌های شاخص بندی یعنی مربوط ساختن مزدها و نرخ بهره به مقدار تورم تشدید می‌گردد و به این ترتیب، تورم در گذشته به صورت تورم در آینده درمی‌آید. مسئله از آنجا خراب‌تر می‌شود که این اقتصاددانان به منشأ اجتماعی و سیاسی تورم توجه چندانی نمی‌کنند. به سخن دیگر، راهحالی که روند توسعه باعث افزایش رقابت میان گروهها و طبقات مختلف می‌شود، مورد ارزیابی و بررسی قرار نمی‌گیرد.

بررسی‌هایی که از دیدگاه پول باوری در مورد تورم صورت می‌گیرد، فقط به چند متغیر مالی توجه می‌کند و نه فقط چشم بر ابعاد سیاسی و پویای روند تورم آفرین می‌بندد، بلکه آنها را رد می‌کند. به سخن دیگر، این بررسی‌ها نقش روند تورم آفرین را بعنوان مکانیسمی برای تخفیف درگیری‌های موجود در حیطه توزیع درآمد، در زمانی که هیچ گروه یا طبقه اجتماعی قدرت کافی برای تحمیل برنامه‌های خود بر دیگران ندارد، نادیده می‌گیرد. به بیان دیگر، همانطور که آلبرت هرشمن متذکر شده (۱۹۸۱، ص ۲۰۱) تورم «به صورت وسیله نوظهوری درمی‌آید که به یک جامعه امکان می‌دهد در حدمیانی دو قطب همسازی اجتماعی و جنگ داخلی زندگی کند».

نگرش ساختارگرایانه جدید که بوسیله اقتصاددانان زیادی در آمریکای لاتین و آمریکای شمالی تبلیغ می‌شود نه فقط عوامل مربوط به عرضه را که باعث ایجاد فشارهای تورمی می‌شود در نظر می‌گیرد، بلکه مبارزه در حیطه توزیع درآمد را نیز بعنوان یک عامل اصلی برای درک پدیده تورم منظور می‌دارد.^{۱۵}

ساختارگرایان جدید چون الدجاندر و فاکسلی (۱۹۸۳)، آلبرت فیشلو (۱۹۹۰ و ۱۹۸۵)، سلسوفرتادو (۱۹۷۰ و ۱۹۶۵)، لانس تیلور (۱۹۹۱ و ۱۹۸۳)، پاتریشیاملر (۱۹۹۱ و ۱۹۸۷)، کارلوس اومینامی (۱۹۹۱)، کارلوس بازدرش (۱۹۹۱ و ۱۹۸۴) ریکاردو افرنج - دیویس (۱۹۸۸)، جیمی راس (۱۹۸۷)، ماریاتاوارس (۱۹۷۳)، رابرتو زهلر (۱۹۹۱ و ۱۹۸۰) و نورا لاستیگ (۱۹۹۱ و ۱۹۸۷) در اصول با ساختارگرایان «قدیمی» مثل ازوالدوسانکل (۱۹۶۳ و ۱۹۶۰)، ژوئن نیولا (۱۹۵۶)، انیبال پینتو (۱۹۶۴ و ۱۹۶۲)،

غیر قابل قبول و از دیدگاه اقتصادی غیر عملی است چون نشان دهنده فرصت‌های از دست‌رونده برای رشد و بهبود شرایط زندگی شمار روزافزونی از فقرا و زحمتکشان فقیر است. ادامه این وضع هم چنین ضروری می‌سازد که آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی مشتاقانه کسری ادامه‌دار و رشدیابنده تراز تجارتي را بپذیرا باشند که با توجه به رکود اقتصادی و احساسات حمایت طلبانه در این کشورها، به نظر بعید می‌آید.

بدیل ساختارگرایان جدید:

برای اینکه اکثریت مردم منطقه بیش از این از سیاست‌های انقباضی عذاب نکشند و برای جلوگیری از حاشیه نشین شدن آنها از لحاظ اقتصادی، حکومت‌ها چه گزینه‌هایی دارند؟

قبل از هر چیز، کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب باید از بخش بزرگی از فشار ناشی از بازپرداخت بدهی‌های فوق‌العاده زیاد خارجی راحت شوند. گرچه ما به بررسی شیوه‌های مختلف کاهش سنگینی بار قرض خارجی (برای مثال طرح برادی) نمی‌پردازیم، ولی روشن است که اگر راهی پیدا نشود تا کشورهای مقروض به صورت دریافت‌کنندگان منابع و سرمایه درآیند، قروض خارجی بر مردم این جوامع هزینه‌های فوق‌العاده‌ای تحمیل می‌کند و ثبات سیاسی و اقتصادی این کشورها را با خطر جدی روبرو خواهد ساخت.^{۱۳} برای نمونه، می‌توان به تظاهرات خشونت‌آمیز در مخالفت با سیاست اقتصادی انقباضی در ونزوئلا در ۱۹۸۹ اشاره کرد که موجب قتل دویست تن و زخمی شدن بیش از هزار تن شد و سرانجام به کودتای ناموفق نظامی برضد حکومت کارلوس آندره پرز در فوریه ۱۹۹۲ منتهی گردید.^{۱۴} به همان اندازه اهمیت دارد که دولت‌های منطقه با توجه به نارسائی‌های اجتماعی و اقتصادی و واقعیت‌های این جوامع در فرایند توسعه‌شان، برنامه‌های تعدیل خود را تدوین نمایند.

برنامه‌های تدوین شده بوسیله اقتصاددانانی که برای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول کار می‌کنند، به دلیل ساختار پول باورانه این مدلها، در راستای تدوین یک سیاست اقتصادی کلان معقول برای منطقه مناسب نیست. برای نمونه، در ارزیابی تورم، عوامل مربوط به هزینه‌ها و بخش عرضه نادیده گرفته می‌شود و اقتصاددانان صندوق بین‌المللی پول، تورم را عمدتاً نتیجه گسترش عرضه پول می‌دانند که با

بخش‌های صنعتی و کشاورزی باعث محدود شدن اقلام قابل صدور می‌گردد و به صورت مانع و تنگنایی از تشکیل ذخیره‌های بین‌المللی جلوگیری می‌نماید.

۶- نظام مالیاتی نابرابر و ناکارآمد موجب می‌شود که دولت‌های منطقه ناگزیر بیش از اندازه به درآمدهای گمرکی تکیه کنند که نتیجه‌اش از کنترل خارج شدن کسری بودجه است. و این مسئله، علی‌الخصوص درحالی که گروهها و طبقات مختلف‌المنافع برای هزینه‌های دولتی درآموزش، بهداشت، مسکن و زیرساخت‌های اقتصادی با هم به رقابت می‌پردازند، تشدید می‌گردد.

ساختارگرایان جدید البته بر ساختارگرایان قدیمی خرده می‌گیرند که چرا به معیارها و سیاست‌های کوتاه مدت مالی و پولی برای کنترل تورم توجه لازم مبذول نمی‌دارند. به نظر ساختارگرایان جدید، کوشش برای کنترل تورم موفق نمی‌شود مگر اینکه مکانیسم‌های تورم‌آفرین، یعنی کسری بودجه، نرخ رشد عرضه پول، تأثیر متقابل مزد و قیمت، توانایی شرکت‌های صنعتی نیمه انحصاری بزرگ در انتقال افزایش هزینه‌ها به مصرف‌کنندگان از طریق قیمت‌های بالا رونده، تحت کنترل درآید.

به سخن دیگر، به نظر اینان مکانیسم‌های تورم‌آفرین در کشورهایی که نرخ تورم بالا و سخت‌جان دارند به صورت عواملی ساختاری درمی‌آید. ساختارگرایان جدید، هم‌چنین بر این باورند که باید با سیاست‌های شاخص‌بندی کردن گسترده به مقابله برخاست و به جایش سیاست‌های درآمدی (Income Policies) را برای تخفیف مبارزه‌ای که برای توزیع درآمد در جوامع با تورم زیاد در جریان است، به اجرا درآورد. این سیاست‌ها، اگرچه ضروری است، ولی به تنهایی برای حذف تورم کافی نیست و باید با سیاست‌های مالی و پولی قابل پذیرش همراه شود که برای بخش خصوصی حاوی این پیام است که فشارهای تورمی را دیگر از طریق اجرای سیاست‌های پولی ساده یا بدهکاری انفجارآمیز داخلی و خارجی نمی‌توان تحمل کرد. به‌خاطر داشته باشیم که برنامه‌های پیچیده‌ای که در ۱۹۸۵ در آرژانتین پیاده شد (برنامه اوسترال) یا در ۱۹۸۶ در برزیل به اجرا درآمد، گرچه در مراحل اولیه توانست تورم داخلی را تا حدودی کنترل کند ولی در نهایت به دلیل فقدان برنامه‌های ضروری اقتصادی و سیاسی به شکست انجامید. رک و صریح باید گفت که اگر نرخ رشد کسری بودجه تحت کنترل درنیاید، همه برنامه‌ها به شکست منتهی خواهند

شد. (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ملر ۱۹۹۱، صص ۲۰۶-۱۶۹).

بالاخره، در تقابل با نگرش اقتصادی ارتدکس، سیاست‌های اقتصادی ساختارگرایان جدید نه فقط در ماهیت و اهداف با آن تفاوت دارد (به ویژه در درازمدت) بلکه، از نقطه نظر زمان‌بندی و رده‌بندی هم متفاوت است.

به عقیده ساختارگرایان جدید، سیاست‌های جایگزینی هزینه‌ها مثل کاهش ارزش پول (برای افزایش توان رقابتی و صادرات) و سیاست‌های کاهش هزینه‌ها یعنی کاهش سراسری هزینه‌های دولتی (برای کنترل تورم) نباید آن‌گونه که در بسیاری از کشورهای منطقه پیاده شده است، هم‌زمان به کار گرفته شود. نتیجه معمولی این شوک درمانی این است که مقدمتاً تورم، آنهم به قیمت یک رکود عمیق اقتصادی و کاهش چشمگیر در انباشت سرمایه که در نهایت به افزایش تورم از سوی عوامل مربوط به عرضه منجر می‌شود، کاهش می‌یابد. کاهش هزینه‌های دولت در جاده‌سازی، پلها، سد‌ها، بنادر، فرودگاهها، آموزش و پرورش و منابع انرژی باعث رکود اقتصادی و فشارهای تورمی می‌شود. این فشارها، هزینه‌های فعالیت‌های اقتصادی را افزایش می‌دهد و در نتیجه به سودآوری و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی لطمه می‌زند. بعلاوه، به نظر ساختارگرایان جدید مثل لانس تیلر، جیمی راس، نورا لاستیگ و پاتریشوسمیر، کاهش ارزش پول نه تنها باعث گسترش فعالیت‌های اقتصادی نمی‌شود، بلکه موجب رکود اقتصادی توأم با تورم می‌گردد. این سیاست، چون سبب نزول درآمد واقعی اکثریت مردم می‌شود، مصرف آنها را کاهش می‌دهد و در نتیجه به کاهش تولید می‌انجامد. افزون بر آن، چون هزینه کالاها و واسطه‌ای و مواد اولیه و کالاها سرمایه‌ای وارداتی به پول محلی افزایش می‌یابد، تولیدکنندگان مجبورند قیمت‌ها را افزایش بدهند.^{۱۶} بعلاوه، اگر هم‌زمان با این سیاست‌ها که موجب تغییر هزینه‌ها می‌شود، دولت ارزش پول داخلی را تنزل دهد، این کاهش ارزش پول داخلی باعث می‌شود که هزینه تولید، تولیدکنندگان داخلی که از کالاها و واسطه وارداتی استفاده می‌کنند به شدت بالا برود. در نتیجه، برای اینکه بتوانند به همان مقدار قبلی تولید نمایند تولیدکنندگان داخلی مجبورند هزینه‌های افزایش‌یافته خویش به پول محلی را از راه افزایش قیمت محصولات خویش تسامین کنند. اگر تولیدکنندگان انحصاری و نیمه انحصاری که

در رقابت با محصولات وارداتی عمل می‌کنند از این موقعیت بهره‌جسته و بکوشند که نرخ سودآوری خود را با افزودن درصد بیشتری بر هزینه کار و مواد اولیه افزایش بدهند، تورم‌زائی و رکودآفرینی می‌تواند در کوتاه‌مدت تشدید شود. این شوک‌ها از جانب عرضه ممکن است در نتیجه فرار زیاد سرمایه و تقاضای کارگران برای مزد اسمی بیشتر برای جبران افزایش قیمت‌ها، تشدید گردد.

برخلاف دیدگاه اقتصادی ارتدوکس، ساختارگرایان جدید به نگرشی مرحله‌بندی شده و تدریجی در کوتاه مدت و میان‌مدت اعتقاد دارند. به گمان ایشان، بسی بهتر است که در مرحله اول ارزش پول محلی به تدریج کاهش یابد و سپس یک نظام ارزی خزنده و کنترل شده برای کنترل سرعت کاهش ارزش پول محلی به وجود آید چون کسری موازنه پرداخت‌ها که نتواند با سرمایه وارداتی تأمین مالی شود به صورت مانع جدی و مؤثر رشد اقتصادی درمی‌آید. بعلاوه، قیمت‌های تحت کنترل مواد سوختنی، حمل‌ونقل و مواد غذایی باید تدریجاً افزایش یابد تا از سونی جلوی تورم غیرقابل کنترل در کوتاه‌مدت گرفته شود و از سوی دیگر، منافع درازمدت ناشی از بهبود توان بیشتر رقابتی حفظ شود و در عین حال تأثیرات سوء بر سطح درآمد واقعی به حداقل برسد. ناگفته روشن است که در مرحله انتقالی امکانات اعتباری نباید بیش از اندازه محدود شود چون باعث افزایش نرخ بهره واقعی خواهد شد. در غیر این صورت شما با وضعی شبیه وضع شیلی در اوایل دهه ۸۰ روبرو خواهید شد (یا وضع مکزیک در حال حاضر) که در آن افزایش چشمگیر نرخ بهره واقعی موجب صعود انفجارآمیز میزان قروض داخلی گردیده است.

بعلاوه، پی‌آمد دیگر، افزایش نرخ واقعی ارز بوده که از جهات مختلف به برنامه‌های تشویق صادرات لطمه زده است. نرخ واقعی ارز به علت افزایش تقاضای داخلی و خارجی برای اوراق قرضه که نرخ واقعی بازگشت سرمایه نسبتاً زیاد داشتند، بالا رفت. نرخ واقعی بهره بالا، هم‌چنین هزینه سرمایه جاری را برای شرکت‌های کوچک و متوسط افزایش داد.^{۱۷} ترکیب هزینه‌های دولت باید به نفع سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، برای نمونه بهداشت و آموزش تغییر یابد. در عین حال باید برای تخفیف فشارهای تورمی و چاپ پول هزینه‌های دولت را تدریجاً کاهش داد تا در ضمن، بخش خصوصی هم تکلیف خود را بداند، به یاد داشته باشیم که یکی از شرایط

منابع مالی و تولیدی، وضع مالی دولت در درازمدت و دیگر متغیرهایی که نشان دهنده کارآئی داخلی برای اقتصادهای آمریکای لاتین باشد، در دست نیست. بعلاوه، فراموش نباید کرد که برای بسیاری از کشورهای منطقه، دولت کماکان تنها نهادی است که از عهده سرمایه‌گذاری‌های لازم در زیرساخت‌های ضروری برای توسعه برمی‌آید. سخن کوتاه، تعدیل ساختار اقتصادی منطقه باید بیش از آنکه از ایدئولوژی خاص متأثر باشد، در این راستا انجام بگیرد که سیاست‌های اقتصادی عاقلان و از نظر سیاسی مسئولانه برای ایجاد زیربنای لازم جهت بازسازی مناسبات تعاونی بین بخش خصوصی و دولتی، پیاده شود.^{۲۱}

در پایان، ساختارگرایان جدید برای نکته اصرار دارند که دولت‌های آمریکای لاتین باید نظام مالیاتی غیرکارآ و غیر عادلانه خود را با ارائه انگیزه‌های لازم برای سرمایه‌گذاری و سیاست‌های مالی اصلاح نمایند تا درآمدهای لازم به طور کارآ و برابری آفرین ایجاد گردد.

برای مثال، ساختارگرایان جدید به دولت‌های منطقه توصیه می‌کنند: ۱- درموردی که اساس مالیاتی سریع‌تر از نرخ رشد تولید ناخالص ملی افزایش می‌یابد، نرخ مالیات را افزایش بدهند یا اگر در حال حاضر مالیاتی پرداخته نمی‌شود، مالیات وضع کنند. برای مثال، مالیات مستقیم بر درآمدها را به کار بگیرند؛ ۲- معیارها و ضوابطی برقرار سازند که از یک سو تأثیرات سوء تورم را بر سطح درآمدهای فردی از میان ببرد، برای نمونه، متوسط تعدیل درآمدهای شخصی در گروه‌های مختلف مالیاتی به میزان ۱۰۰ درصد، و از سوی دیگر، فاصله زمانی بین برقراری و جمع‌آوری مالیات را کاهش دهد؛ ۳- جریمه کسانی را که از پرداخت مالیات‌ها طفره می‌روند، افزایش دهند؛ ۴- انگیزه‌های مالیاتی برای تشویق سرمایه‌گذاری و بازگشت سرمایه، مثلاً کاهش مالیات بر درآمدهای ناشی از مبادلات ارزی وقتی که سرمایه‌های به ودیعه گذاشته شده در خارج به داخل آورده می‌شود، پدید آورند. نمونه دیگر اینکه، به شرکت‌ها اجازه بدهند با سرمایه‌گذاری در پروژه‌های دارای ارجحیت بالا، برای استهلاک سرمایه تخفیف مالیاتی بگیرند.

نتیجه‌گیری:

این مقاله نشان داد که سیاست‌های تعدیل و باثبات‌سازی که در بسیاری از کشورهای

چشمگیری در جهت بهبود امور خواهد داشت. بعلاوه، لازم است که در مراحل اولیه، دولت به صادرکنندگان سوئیس بپردازد چون هزینه رقابت و کیفیت کالاها در بازارهای بین‌المللی بالاتر است. حکومت‌های منطقه باید گام و بیگانه بدون اطلاع قبلی ارزش پول محلی را کاهش بدهند تا از سوئی جلوی معاملات قمار را بگیرند و از سوی دیگر قیمت‌ها و هزینه‌ها را در سطح رقابت‌آمیزی با سطح بین‌المللی نگاه دارند. و بالاخره، اگر سیاست‌های تشویق صادرات، به ایجاد سگ‌و‌های صادرات یا صنایع مونتاژ محدود شود، مانند ماکوئیلادوراس در مکزیک، دقت لازم باید مبذول گردد که این فعالیت‌ها به صورت «هسته‌هائی» که بر سطح اشتغال و درآمدها تأثیر ناچیزی دارد، درنماید. این «هسته‌ها»، اگر دقت کافی به عمل نیاید، به شدت از بالا و پائین شدن‌های سیکل‌های تجاری آمریکا آسیب خواهد دید.^{۲۲}

افزون بر این اقدامات، حکومت‌های منطقه باید انگیزه‌های لازم برای بهره‌گیری کارآ از منابع تحلیل رونده عمومی فراهم آورند. برای این منظور، باید ضوابط لازم برای تخصیص هزینه‌های عمومی تأیید شده به پروژه‌هائی که اهمیت بیشتری دارد (برای نمونه، تشویق صادرات، آموزش، بهداشت و توسعه کشاورزی) برقرار شود. تخصیص منابع محدود عمومی به این پروژه‌ها به این معنی است که برنامه‌هائی که اشتغال‌آفرینی بالائی ندارد یا از دیدگاه اجتماعی - اقتصادی با اهمیت نیست، به تعویق افتد یا کلاً حذف شود.

نوآفرینی و بهبود سرمایه‌های فیزیکی و انسانی و آزادسازی تدریجی اقتصادهای ملی نباید آنگونه که در بعضی از کشورها صورت گرفته است، فقط در راستای فروش و نقد کردن مؤسسات عمومی انجام گیرد (کورنیلوس ۱۹۸۶، ص ۲۶). خصوصی‌سازی مؤسسات سوده دولتی ممکن است غیرلازم و از نظر سیاسی پذیرفتنی نباشد. در مواردی که این مؤسسات سودآور نیستند، می‌توان کارآئی و سودآوری‌شان را از طریق اصلاحات داخلی افزایش داد. بعلاوه، در شتاب دیوانه‌واری که برای خصوصی‌سازی نشان داده می‌شود، سیاست‌مداران این واقعیت را نادیده گرفته‌اند که غیر از بررسی‌های محدودی که در مورد تجربه انگلستان صورت گرفته است (نگاه کنید به ویکرز - یارو ۱۹۸۸)، هیچ ارزیابی سیستماتیک اقتصادی از تأثیر خصوصی‌سازی بر نرخ سودآوری، سهم بازار، گسترش اشتغال، نرخ سرمایه به تولید، تمرکز

ضروری برای موفقیت برنامه‌های رفرفم تجاری و خصوصی‌سازی که در منطقه، مشخصاً در شیلی و مکزیک، پیاده می‌شود وجود امکانات زیرساختی کافی و فقدان فشارهای تورمی است. اگر در ابتدای امر، تورم از کنترل دولت بیرون باشد، غیر از آنچه گفته شد، دولت باید سیاست کنترل درآمدها را به صورت کنترل موقتی مزدها و قیمت‌ها از طریق یک قرارداد سیاسی بین اتحادیه‌های کارگری، شرکت‌ها و بخش عمومی (مثل برنامه PECE در مکزیک) به اجرا درآورد. بعلاوه، باید تدریجاً این کنترل‌ها را برطرف نمود ولی کنترل بر مقدار کاهش ارزش پول داخلی باید حفظ شود تا جلوی فشارهای تورمی و کاهش سریع مقدار واقعی مزدها و درآمدها گرفته شود (چون در غیر این صورت، قرارداد سیاسی به آسانی بهم خواهد خورد).^{۲۳}

اما در درازمدت، ساختارگرایان جدید معتقد به اجرای مجموعه‌ای از سیاست‌های همگون برای تغییر الگوی مسلط رشد و تولید اقتصادی هستند. برای نمونه، ایشان بر بهبود بازدهی در کشاورزی از طریق به کارگیری تکنیک‌های مناسب و تأمین مالی برنامه واحد توسعه (مثل برنامه‌های SAM یا PIDER در مکزیک)^{۲۴} تأکید می‌ورزند. بهبود بازدهی باعث می‌شود که درآمد کسانی که در کشاورزی کار می‌کنند بالا برود و نیز عرضه مواد اساسی غذایی افزایش و بازار ملی گسترش یابد. ثانیاً، ساختارگرایان جدید معتقدند که رشد اقتصادی آینده باید بر استفاده بیشتر از برنامه‌های کارطلب، برای نمونه جاده‌سازی در سطح روستاها، پل، درمانگاه‌ها، مدارس، شبکه‌های آب و فاضلاب، استوار باشد تا ضمناً برای بیکاران یا میلیون‌ها آدمی که هر سال وارد بازار کار می‌شوند، اشتغال ایجاد شود. ثالثاً، به نظر ایشان حکومت‌های آمریکای لاتین باید به روند چند پایه کردن صادرات و فاصله گرفتن از صادرات مواد اولیه کشاورزی و صادرات مواد صنعتی و محصولات غیر سنتی کشاورزی (برای نمونه، مورد شیلی) که از منابع فراوان تولیدی منطقه استفاده می‌نمایند، ادامه بدهند.

سرمایه‌گذاری‌های دولتی باید به برنامه‌هائی ارجحیت بدهد که باعث گسترش صادرات و تسریع روند جاننشینی واردات می‌شود. برای مثال، می‌توان به تسهیلات بندری و فرودگاه‌ها، ساختن و تعمیر جاده‌ها و بزرگراه‌ها، طرح‌های آبیاری و فاضلاب اشاره کرد. برنامه‌های عمومی، از قبیل آنچه ذکر شد، به دلیل تأثیرات رضایت‌بخشی که بر سطح اشتغال می‌گذارد و نیز اینکه نیاز محدودی به واردات دارد، اثر

آمریکای لاتین در سالهای اخیر پیاده شده، بر سطح زندگی اکثریت مردم، بویژه فقرا و زحمتکشان فقیر، تأثیرات منهدم کننده‌ای داشته است. از دیدگاه اقتصادی، این سیاست‌های رکودآفرین به خاطر ماهیتشان محکوم به شکست بوده، چون بر نرخ انباشت سرمایه در منطقه و به این ترتیب، بردورنمای رشد و اشتغال تأثیرات منفی داشته است. پیاده کردن سیاست‌های تعدیل و اثبات‌سازی که تنگناهای اقتصادی - اجتماعی و واقعیت‌های

نهادی آمریکای لاتین را در مدنظر داشته باشد، یک قدم اساسی برای بازسازی اقتصادی منطقه است. فقط چنین مجموعه‌ای می‌تواند فضای لازم را برای پیاده کردن و موفقیت اصلاحات اساسی در جهت بازسازی و آزادسازی اقتصادهای آمریکای لاتین، فراهم آورد. کاربرد همزمان و اجبارآمیز همان سیاست‌های قدیمی، در اغلب اوقات به فشارهای مزمن تورم توأم با رکود منجر می‌شود. دولت‌های منطقه باید به جای این سیاست‌های

قدیمی، سیاست اثبات‌سازی قابل اعتماد را با مرحله‌بندی و به تدریج پیاده کنند. همزمان با آن، باید ترکیب هزینه‌های دولتی به نفع سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، بهداشت، آموزش، کشاورزی و تشویق صادرات کالاها، غیرسنتی دگرگون شود. بدیل این سیاست‌ها، پیاده کردن همان سیاست‌های قدیمی است که محکوم به شکست بودن آن نه فقط از دیدگاه اجتماعی بلکه اقتصادی هم به اثبات رسیده است.

□□ یادداشتها

۱. اصل مقاله تحت عنوان:

Stabilization and Adjustment in Latin America: A Journal of Economic Neoliberalist Perspective Issues, دسامبر ۱۹۹۳ چاپ شده است.

۲. او هم چنین می‌گوید که «هزینه سرانه در بهداشت، آموزش و مسکن در ۱۹۸۶ فقط ۴۰ درصد این هزینه در ۱۹۷۰ بوده است.» (ص ۵).

۳. داده‌های آماری از شماره‌های مختلف ECLAC و World Development Reports به دست آمده است (۱۹۸۶)، جدول ۱۹، ص ۱۰۷.

۴. برای یک بررسی آگاهانه و انتقادی از آمارهای رسمی مربوط به بیکاری در مکزیک نگاه کنید به کارنیلیوس، ۱۹۸۶، ص ۳۳-۳۲.

۵. براساس بررسی ویکتور تاکن (۱۹۸۶)، مقدار اشتغال ایجاد شده در بخش غیررسمی آمریکای لاتین در فاصله ۸۵-۱۹۸۰، حدوداً ۵ میلیون بوده است. به این ترتیب، تخمین سهم بخش غیررسمی در مناطق شهری که در سال ۱۹۸۰ معادل ۲۹ درصد نیروی کار بوده، به ۳۲ درصد در ۱۹۸۵ رسیده است. از سوی دیگر، بخش رسمی هیچ افزایشی نشان نداده است. در واقع براساس تخمین تاکن «از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ سهم بخش مدرن بعنوان ایجاد کننده اشتغال در مناطق شهری از ۷۱ درصد به ۶۸ درصد رسیده است.»

۶. برای یک بررسی درخشان از رشد، نابرابری و فقر در آمریکای لاتین نگاه کنید به کاردوسو و هولج (۱۹۹۲). آنان با یکارگیری داده‌های آماری، نشان دادند که در دهه هشتاد، نابرابری به صورت ضریب جینی Gini در آرژانتین، برزیل، السالوادور، مکزیک، پاناما، پرو، پورتوریکو افزایش یافته است.

۷. ECLAC، ۱۹۹۰ گزارش شده است که ارزش واردات به منطقه در ۱۹۸۹ معادل ۸۲/۳ میلیارد دلار بوده، یعنی برای نخستین بار از مقدار مربوط به ۱۹۸۲ (۷۸/۳ میلیارد دلار) فزونی گرفته است.

۸. «روند خودافزایشی» را معادل multiplier process گذاشته‌ام. مترجم. اگر مجموعه سرمایه‌های عمومی مولد باشد و در ضمن مکمل مجموعه سرمایه‌های بخش خصوصی، افزایش در آن، مشروط به این که هیچ تغییر دیگری صورت نگیرد، بازدهی نهانی سرمایه در بخش خصوصی به نسبت نرخ بهره واقعی افزایش می‌یابد. نرخ سودآوری خالص بالاتر در بخش خصوصی، باعث افزایش سرمایه‌گذاری و نهایتاً افزایش تولید می‌شود. برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به اسپانور، ۱۹۹۰، بارث و کوردز، ۱۹۸۰، رامیرز، ۱۹۸۶ و ۱۹۹۱. بررسی‌های کاربردی خود من نشان می‌دهد (۱۹۹۱، ص ۴۳۴) که در مورد مکزیک، هزینه‌های سرمایه‌گذاری دولت باعث افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی شده است. سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت‌ها در مقایسه با سرمایه‌گذاری دولت در صنایع اساسی، تأثیر مثبت بیشتری داشته است.

۱۰. برای ۱۹۹۲، کسری تراز تجاری محتملاً به ۲۲-۲۱ میلیارد دلار خواهد رسید که از مقدارش در ۱۹۹۱، ۹ میلیارد دلار بیشتر است. نگاه کنید به ECLAC، ۱۹۹۱.

۱۱. برای آگاهی از جنبه‌های مثبت و منفی خصوصی‌سازی در آمریکای لاتین، نگاه کنید به بررسی هوشمندانه بان و برج، ۱۹۹۲، بویژه صفحات ۱۸۲۶-۱۸۲۷.

۱۲. براساس ECLAC، خالص انتقال منابع از خارج، برابر است با خالص سرمایه وارداتی از طریق انتقالات رسمی + سرمایه‌های کوتاه و درازمدت منهای سودها و بهره‌های پرداخت شده (بهره‌های پرداخت شده شامل بهره‌های واقعا پرداخت شده و آنچه که باید پرداخت شود می‌باشد) (نگاه کنید به سازمان ملل - ۱۹۹۱).

آمدن واژه «خالص» در کنار سرمایه وارداتی، به دلیل احتمال وجود اشتباه در

محاسبه تراز پرداخت‌هاست.

۱۳. طرح برادی (Brady) که در ۱۰ مارس ۱۹۸۹ بوسیله دولت بوش مطرح شد، با طرح بیکر که دیگر مطرح نیست این اختلاف را دارد که به جای تعقیب استراتژی «خلاصی از بحران قرض با رشد»، پذیرفته است که باید با کاهش بدهی از شر بحران قرض رهائی یافت. تاکنون فقط ۴ کشور براساس این طرح برای کاهش بدهی به توافق‌هایی رسیده‌اند یعنی مکزیک، کستاریکا، فیلیپین و ونزوئلا.

۱۴. در ژوئن ۱۹۹۰، قیمت نفت، گاز و نیل و propane با راهنمایی IMF افزایش یافت؛ نتیجه آن تظاهرات و شورش‌های گسترده خیابانی در مدت ۸ روز بود و دولت مجبور شد برنامه افزایش قیمت‌ها را متوقف کند. نگاه کنید به Council on Hemispheric Affairs - ۱۹۹۰.

۱۵. واژه «ساختار گریبان جدید» برای تفکیک آن از ساختار گریبان اولیه به کار گرفته شده است. متأسفانه و به غلط، نظر ساختار گریبان اولیه با این نگرش همسان گرفته شده که کسری بودجه و افزایش نقدینگی در توضیح فشارهای تورمی فاقد اهمیت است و تورم فقط باید با محدودیت‌های عرضه و درگیری‌های طبقات مختلف در اجتماع برای توزیع درآمد ملی توضیح داده شود. نگرش ساختار گریبان اولیه به تورم در نوشته‌های سلسوفرتادو، ژوان نویولا، انی‌بال پینتو، رانول پره‌بیش و از همه مهمتر اسوالدوسانکل آمده است. برای یک ارزیابی مثبت و در عین حال انتقادی نگاه کنید به کی (۱۹۸۹) و کوردوسو ۱۹۸۹.

۱۶. برای یک بررسی کامل و هوشمندانه از تأثیرات رکودآفرین برنامه‌های اثبات‌سازی قدیمی نگاه کنید به تیلور، ۱۹۹۱، فصل ۳ و تیلور و کروگمن، ۱۹۷۸، ص ۴۴۵-۴۴۶.

۱۷. برای جزئیات بیشتر راجع به این دوره غم‌انگیز در تاریخ اقتصادی شیلی، نگاه کنید به آردلاتو، کورتازار و سلیمانو ۱۹۸۶ و زهلر ۱۹۹۱.

۱۸. برای اطلاع بیشتر راجع به تورم‌آفرینی نظام‌های شاخص‌بندی کردن درآمدها در جوامع چون برزیل نگاه کنید به کوردوسو ۱۹۸۹.

۱۹. نظام مواد غذایی مکزیک در ۱۹۷۹، در پاسخ به بحران مواد غذایی، بوسیله لوپزپورتیلو ایجاد شد. هدف اساسی آن این بود که تولید و توزیع مواد اساسی غذایی را در اقتصاد روستاییان سنتی بهبود بخشد. در طول ریاست جمهوری کوتاه مدت او، یعنی ۱۹۷۹-۸۱، تولید مواد اساسی مثل لوبیا، ذرت و گندم ۵۰ درصد افزایش یافت که از کل افزایش در دهه ۷۰ بیشتر بود. افزایش محصول با تخصیص مقدار بیشتری زمین به تولید این محصولات همراه شد. برای نمونه، به گزارش روزسپالدینیک (۱۹۸۴، ص ۲۰)، مقدار زمین زیرکشت ذرت از ۵/۶ میلیون هکتار در ۱۹۷۹ به ۸/۲ میلیون هکتار در ۱۹۸۱ رسید. متأسفانه بحث‌های اقتصادی که در ۱۹۸۲ در گرفت باعث شد که به نظام مواد غذایی (SAM) پایان داده شود و به عوض منابع تخصیص یافته به نظام جانشین آن یعنی برنامه ملی غذایی (PRONAL) در طول سالهای ۸۵-۱۹۸۲، کاهش یابد. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به آستین و ایستوا ۱۹۸۶، ص ۳۶۵.

۲۰. رکود اقتصادی در آمریکا بر تشکیل ماکونیلا دوراس‌های جدید در حاشیه مرزی تأثیرات منفی گذاشته است. برای مثال در ۱۹۹۰ شماره ماکونیلا دوراس‌ها فقط ۶ درصد افزایش یافت در حالی که نرخ متوسط افزایش سالیانه برای ۸۹-۱۹۸۶، ۲۳ درصد بود. بعنوان یک نمونه، کمپانی فورد تصمیم گرفت کارخانه مونتاژ خود را در هموسیلو به دلیل رکود در بازار در ژانویه ۱۹۹۱ تعطیل کند. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به ایسترادا، ۱۹۹۱.

۲۱. برای یک بررسی همه‌جانبه از نقش دولت در پروسه توسعه، نگاه کنید به کوژینسکی، ۱۹۸۸، فصل سوم و گرچانوف و توره، ۱۹۹۲، فصل ۸.